

قیمت ادبی

نسخه خطی کتاب ابن فقیه

در مشهد

بقیه از شماره پیش

درین نسخه اسم خان صقالبه (بلغار) را که بخلیفه عباسی المقتدر مکتوب فرستاده «حسن بن بلطوار ملك الصقالبه» تسمیه کرده است. اما در وقتی که ابن فضلان در آنجا بوده خان آن عهد را المش بن شلکی و نام مسلمانیش را جعفر بن عبد الله ذکر کرده است در صورتیکه یا قوت نام او را «المس بن شلکی بلطوار» می نویسد.

بعضی نقطه‌ها که از کتاب اقتباس و استنساخ کرده‌ایم بقرار

ذیل است:

ورق ۱۹۸:

خوارزمیان درهم را طازجه می نامند. مکاله اهالی جرجانیه برای گوش خوش آیند نیست. در نزدیک جرجانیه دهی هست با اسم «اروکوا»، اما مردم آنجا «کرولیه» نامیده می شوند. حرف های آنها مانند صدای غوک (قوربغه) است، خوارزمیها نان را کند مینامند.

روز دوشنبه ۲ ماه ذیقعد سال ۳۰۹ از جرجانیه سفر کردیم. از اینجا بیرون آمده یک رباط که زمجان نام داشت وارد شدیم. از اینجا دیار ترک شروع میکند. یک منزل از آنجا دورتر به موضعی نزول کردیم که جبب نام داشت. بعد به پابان دیار ترک

وارد شدیم. ۱۵ روز بعد يك كوه رسیدیم و از آنجا بقبیله غزیه آمدیم. همه اهل قبیله در زیر چادرهای نمدی بودند. هیچ دین ندارند. خدا را «یارب‌کلر» یعنی اینطور و آنطور کلر کن می‌گویند و کلهای خود را به مشورت می‌گذارند. و احترام زیاد بشیوخ خود میکنند و از سخنان ایشان بیرون نمی‌شوند.

ورق ۲۰۰:

این غزها «یکخدا» می‌گویند یعنی بوحدت قائلند. و زنان آنها از مردهای خود و دیگران خود را نمی‌پوشاند اما جزای جرم زنا در میان آنان بسیار سخت است. عادت ذبح کردن حیوانات را نمی‌شناسند. بسر کوسفند آقدر میزنند تا بمیرد.

ورق ۲۰۱:

در این غزها (اوغوزها) عمل لواط نیست و جزای این جرم کشتن است. ولی در خوارزمیها این فعل شایع است حتی حکایتی نقل میکند که يك تاجر خوارزمی در میان اوغوزها این گناه را مرتکب شده محکوم بجزای مرگ گردیده فقط بدادن وجه کلی و بوساطت چندین واسطه جان سلامت برده است.

رئیس قبایل این محل «کوذرکین» نام دارد و خلف پادشاه ترك است. از پادشاهان اینها یکی را دیدیم که «کچوک پنال» نام داشت. او اول اسلام را قبول کرده بود، بعد مرتد شده به مجوسیت برگشته بود.

در کاروان ما پنج هزار انسان و سه هزار حیوان (مواشی) بود. در میان اوغوزها مراسم دفن از اینقرار است: اگر شخص توانگر بیمار شود اهل بیت او بنزدش نمیروند و يك چادر مخصوص برایش ساخته توی آن میگذارند اگر بمیرد و یا صحت یابد در همین چادر خواهد بود. اما اگر

شخص فقیر و بنده ناخوش شود او را در صحرا گذاشته کوچ می‌کنند و می‌روند. پس از مردن بیمار، یک جای بسیار بزرگ را مانند قبر می‌کنند، مرده را لباس می‌پوشانند و شمشیر می‌بندند و در قبر می‌نشانند. بعضی از حیوانهای او را هم پهلویش می‌گذارند. پس از دفن بالای قبرش از خاک کبید (قبه) می‌سازند. بعد، صد تا دو بیست حیوان کشته گوشت آنها را می‌خورند و کله آنها را با دمها و پوست های آنها بالای چوبها نصب کرده در آنجا می‌گذارند. با اعتقاد ایشان مرده سوار این حیوانها شده به بهشت خواهد رفت. اگر مرده در حال حیات خود چند قبر را کشته است، صورت آن مقتولها را میکشند و بعقیده ایشان این مقتولها در بهشت خادمهای قاتل خودشان خواهند شد.

همه ترکها، ریشهای خود را میکنند. اغلب اتفاق افتاد که مرد پیری را از آنها دیدم که ریش خود را کنده و فقط چیز کمی از آن در زنج گذاشته بود و در پوستین خود وقتی که انسان از دور میدید گمان میکرد بز است.

ورق ۲۰۲:

پادشاه ترکهای غزیه را «بیغو» مینامند و هر کس باین قبیله پادشاهی کند باین نام نامیده می‌شود و بجانشین او «کوفد کین» می‌گویند و هر کس جای رئیس قبیله را بگیرد بدین نام نامیده می‌شود. بعد رئیس لشکر دارند که نام او اترك بن القطفان است. پدر این نیز زنده بود. در نزد او باز يك طرفخان و يك ینال بود و طرفخان بزرگتر و نجیب‌تر آنها ولی کور و شل بود. پس قطفان پدر اترك گفت به آنها که اینها (یعنی ایلچیان المقتدر) فرستادگان پادشاه عرب هستند نزد صهر بن المش بن شلکی. اگر این قطفان بما معاونت نکرده بود این رئیسهای اوغوز

بما ضرر می‌رساندند، ما را غارت بلکه قتل میکردند. ولی این شیخ قطغان ما را معاونت کرد و ما را با امن برآه انداخت. ازین موضع داخل راه شده بنهر «بغندی» آمدیم و با (كلك) از روی آن گذشتیم. درینجا پیش قراولان باشفردها دیده شد. از آنجا بنهر جام آمده از آنجا هم نهرهای بزرگ جاخش، اقل، اردن، ارش، اختی و بنا را گذشتیم. بعد از آن بنزد قبیله بچناك رسیدیم. این بچناكها در حوالی موضعی که شیه بدریاست که آب آن جاری نیست، سکنی دارند و اینها خیلی گندم کون بوده ریشهای خود را تراشیده‌اند و برخلاف اوغوزها بسیار حقیر هستند زیرا در اوغوزها توانگرانی که دارای ده هزار کوسفند باشند پیدا می‌شود.

از بچناكها گذشته بنهر «جح» [گویا جایق باشد] رسیدیم و این بزرگتر از همه نهرها بود که دیده بودیم و با سرعت زیاد جاری می‌شد. بعد از آن نهرهای جاخا، باجاغ، سمور، کباك، سوخ و کجلو را گذشته بمیان باشفردها رسیدیم و از اینها فوق العاده ترس داشتیم، زیرا اینها شررترین ترکها و حریصترین آنها برای قتل بودند. *پرتال جامع علوم انسانی*
ورق ۲۰۳:

از میان باشفردها گذشته نهرهای جرمشان، اورن، اورم، باساج، وتیع، بناسنه و جاوشین را عبور کردیم و میان هر يك از اینها دو تا سه چهار روز با کم و زیاد راه بود وقتی که يك شبانه روز به شهر ملك صقالبه که مقصد ما بود مسافت داشتیم، چهار پادشاه که در زیر دست او و برادران و اولاد او بودند باستقبال ما آمدند و با خود نان و گوشت و جاورس آورده بودند و وقتی که بدو فرسخی شهر رسیدیم خود ملك پیشواز آمد و همین که ما

را دید بزمن افتاده سجده شکر بجا آورد و در کف خود دراهمی داشت و آنها را بروی ما افشاند و برای ما چادها نصب کرد و رود ما بدانجا مصادف بود با روز یکشنبه ۱۲ ماه محرم سال سیصد و ده هجری و مسافت راه از جرجانیه تا این شهر هفتاد روز بود. (ازینجا بتفصیلاتی شروع می شود که در یاقوت مذکور است).

ورق ۲۰۴:

در خطبه جمعه اسم خان بلغار تا امروز چنین ذکر می شد: «اللهم اصلح بلطوار ملك بلغار» و بعدها — چنانکه یاقوت ذکر کرده — موافق اسم المقتدر، تبدیل به جعفر بن عبدالله شد.

ورق ۲۰۸:

ملك، از رودیکه خلیجه نامیده می شود بنهر جاوشین گذشت و دو ماه در آنجا رحل اقامت افکند و بعد کوچ داده بقومی که آنها را سوان (سوار) مینامیدند امر داد تا در خدمت او کوچ کنند ولی آنها امتناع کرده دو دسته شدند. يك دسته که با «خسه» (?) بود و این بر آنها حکمرانی داشت و اسم او «ورع» بود و ملك از پی آنها فرستاد... و دسته دیگر رئیسی داشت معروف به اسکل و این در اطاعت ملك بود جز اینکه قبول اسلام نکرده بود. وقتی که ایلچی ملك بدانها رسید از جانب او هراس کردند و جمیعاً پیش او آمدند و با او بنهر جاوشین که عرض آن پنج ذراع بیشتر نبود در آمدند.

ورق: ۲۰۹:

پادشاه صقالبه پادشاه خزر خراجی میدهد که عبارت از يك پوست سمور است بعدد هر خانه و هر وقت از شهر خزر يك

کشتی بشهر صقالبه برسد، ملك سوار آن شده و هر چه در آن هست شمرده ده يك آنرا ميگيرد و هر گاه طايفه روس و يا غير آنها بدانجا آمدند و غلاماني آوردند ملك مختار است که از هر ده رأس يك رأس برای خود بردارد. و پسر پادشاه صقالبه در نزد پادشاه خزر در گرو است.

ورق ۲۱۲ کتاب بجهت نداشتن جلد قدری خراب شده است و در آنجا پس از تمام شدن بیان حالات روس با این جمله که در یاقوت هم هست خاتمه می‌یابد:

«اما ملك خزر که اسم او خاقان است فقط در هر چهار ماه یکبار برای تنزه بیرون می‌آید و او را خاقان بزرگ مینامند و بجانبشین او خاقان به میگویند و این یکی لشکر را سرداری میکند و امور مملکت و جنگ را اداره میکند و پادشاهان کوچک باو اطاعت میکنند و هر روز بنزد خاقان بزرگ وارد شده کرفوش کرده اخبار مملکت را اظهار میکند و پابرهنه باید وارد شود و در دست خود چوبی دارد و همین که رسم سلام را بجا آورد آن چوب را در جلوی او می‌سوزاند و پس از فراغت از این کار در طرف راست پادشاه روی تخت می‌نشیند و جانبشین او را کدر خاقان میگویند.»

مجله ایران‌شهر فقط در طهران تک فروشی
می‌شود. طالبین به کتابخانه کاوه و کتاب
خانه طهران رجوع کنند.